

دوفصلنامه ادبیات پهلوانی، دانشگاه لرستان
سال چهارم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

بررسی پیوند ایدئولوژی فرّه شاهی و فرّه پهلوانی در شاهنامه فردوسی

محدثه السادات رضایی کلاته میرحسن^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷

امیر الهامی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۴

چکیده

واژه فرّه به معنای شکوه و فروغ و تأیید ایزدی به کار می رود. این واژه انواع متفاوتی دارد؛ مانند: فرّه ایزدی، فرّه شاهی، فرّه همگان، فرّه موبدی، فرّه پهلوانان و فرّه ایرانی. یکی از مهمترین انواع فرّه، فرّه شاهی است که لازمه حکومت شاهان به شمار می آید. در کنار شاهان فره مند، همواره پهلوانی نامی نیز حضور دارد که در سایه حمایت شاه، به وی خدمت می کند. در این جستار پیوند فرّه شاهی و فرّه پهلوانی در شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرار گرفته است که در واقع، فرّه شاهی مؤید و تقویت کننده فرّه پهلوانی به شمار می آید؛ یعنی تا زمانی که پهلوان در خدمت شاه باشد، از فرّه برخوردار خواهد بود و هنگامی که پهلوان از شاه دوری کند، فرّه پهلوانی نیز از وی روی برمی تابد؛ زیرا که فرّه پهلوانی از تأیید فرّه شاهی به وجود می آید و در پیوند مستقیم با آن عمل می کند و در حقیقت، فرّه شاهی و فرّه پهلوانی در یک راستا هستند.

واژگان کلیدی: فرّه شاهی، فرّه پهلوانی، شاهنامه فردوسی، پیوند.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، عضو گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خيام مشهد(نویسنده مسئول)

Mds.rezaie@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی، عضو گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خيام.

amir.elhami58@yahoo.com

مقدمه

واژه فرّه در *اوستا* به صورت X^varənah (Bartholomae, 1904: col 1873) و در زبان پهلوی به صورت farr یا xwarah دیده می‌شود (Makenzie: 1971: 32). این واژه به معنای «فروغ ایزدی»، «تأیید الهی» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۴۲۶) و به معنای واقعی کلمه «شکوه» است (Gnoli, 1999: 312).

این واژه در زبان اوستایی به معنی شأن و شوکت است و به معنای عظمت نیز به کار می‌رود (محمدی، ۱۳۹۱: ۵). فرّه در دوران کهن، به یونانی، در همین مفهوم شکوه و مجد و بزرگی ترجمه شده است^۱ (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۳).

در *اوستا* واژه فرّه به معنای «چیزهای خوب» و «بخت نیک» آمده است (Bailey, 1971: 3). در واقع، فرّه نیروی سحر و جادو یا قدرت آتشین و درخشان طبیعت بوده (Gnoli, 1999: 314) که بر اثر دارا بودن فضایل و توجه خداوند، به مردم یا سرزمین‌ها و یا هر چیزی تعلق گرفته است (رضی، ۱۳۷۹: ۱۶۷). در پناه نیروی الهی فرّه، دانایان و حکیمان، شاهان و پهلوانان و همه آنانی که با درستی در کار داد و عدل الهی و امانت هستند، موفق و کارآمد و شکست‌ناپذیر می‌شوند (رضی، ۱۳۸۱: ۸۷۶). در واقع، این نیروی کیهانی و ایزدی، بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موقعیت و جز آن بر زندگی آنان اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد (بهار، ۱۳۸۱: ۱۵۶). فرّه برای صاحبش زندگی طولانی، قدرت و دارایی به همراه می‌آورد (زرشناس، ۱۳۸۰: ۳۹۱) و شایستگی انجام وظایف را به صاحبش عطا می‌کند (موله، ۱۳۷۲: ۳۱).

سهروردی در الواح عمادی (بند ۹۴) تعریفی از فرّه ارائه می‌کند که این واژه را وارد ساحت عرفانی می‌نماید: «و نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و

۱. مفهوم فر معادل تیخه (tixi) در زبان یونانی به کار رفته است و این واژه معنای یکسانی با معنای واژه بخت دارد.

روشن گردد در لغت پارسیان «خرّه» گویند و آنچه ملوک خاص باشد، آن را کیان خرّه گویند و هر کسی که بدین نور دست یابد، مقرب ذات الهی می گردد و به رستگاری می رسد» (سهروردی، ۱۳۸۸: ۱۸۶).

ریشه فرّه، به مانند مفهوم آن، مورد گفتگوهای فراوانی بوده است؛ اما عموماً آن را با xvar (خورشید) هم ریشه دانسته اند و یا از ریشه xvar در معنی «به دست آوردن» و «گرفتن» هم خانواده فرض کرده اند (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۳). در جنجال بر سر معانی این واژه در تفاسیر سنتی «شکوه»، «فرّه»، «درخشندگی» و «درخشش» در ارتباط با خورشید و آتش برای معانی اولیه فرّه Xvarənah در نظر گرفته می شود. در تحولات معنایی و معانی ریشه-شناختی ثانویه، با رونق، بخت و شاهانه نیز شناخته شده است و بخت در معنای «چیزهای خوب» به معنای اولیه واژه می باشد (Gnoli, 1999: 313). در برخی از متون پهلوی نیز Xvarrah, Xvarəno در معنای baxt فهمیده و درک می شود و واژه بخت با واژه brīn «تعیین شده، تقدیر و سرنوشت» تعریف و معنی شده است (Bailey, 1971: 35).

در شاهنامه فردوسی نیز گاهی فرّه در همان معنای «شکوه»، «مجدد» و «عظمت» دیده می شود. در آمدن کاووس شاه به ایران، استقبال باشکوهی از او می شود؛ سپس تهمتن به نزد شاه می آید؛ در حالی که:

یکی تخت پیروزه میش سار	یکی خسروی تاج گوهرنگار
یکی دست زربفت شاهنشهی	ابا یاره و طوق، بافرهی
صد از ماه رویان زرین کمر	صد از مشک مویان با زیب و فر

(شاهنامه: ۱۲ / ۶۳ / ۸۶۴ - ۸۶۲)

فردوسی در آغاز پادشاهی نوشین روان از پیری خویش ناله می‌کند و می‌گوید:

الا ای دل‌آرای ســـــرو بلند چه بودت که گشتی چنین مستمند؟
بدان شادمانی و آن فرّ و زیب چرا شد دل روشنت پرنهیب؟

(همان: ۷ / ۸۷ / ۲ - ۱)

معمولاً فردوسی در توصیف صحنه‌های زندگی، آنجا که می‌خواهد از هنر مبالغه‌گویی خویش بهره‌گیرد و عظمت و شکوه صحنه و واقعه‌ای را بر مخاطبان خویش عرضه کند، از فرّ و زیب در کنار یکدیگر بهره می‌گیرد. در این کاربرد، واژه فرّ تنها به معنی عظمت و بزرگی به کار گرفته شده است که مانند کلمه زیب که بیشتر ناظر بر زینت و زیبایی ظاهری است، اشاره به شکوه و عظمت، از منظر زیباشناسانه و ظاهری آراسته دارد. واژه فرّ گاهی نیز در شاهنامه در کنار واژه برز به کار رفته است که بیشتر ناظر بر شکوه و عظمت و بزرگی واقعه است و شدت و افزونی آن. در شاهنامه فردوسی افراسیاب فرزندش شیده را پند و اندرز می‌کند تا از رستم پرهیز کند، شیده در جواب پدر به او می‌گوید:

بدو شیده گفت: ای خردمند شاه انوشه بدی تا بود تاج و گاه
تو را فرّ و برز است و مردانگی نژاد و دل و بخت و فرزاندگی
نباید تو را پند آموزگار نگه کن بدین گردش روزگار

(شاهنامه: ۳ / ۲۶۵ / ۲۵۹۹ - ۲۵۹۷)

همان‌گونه که اشاره شد؛ فرّ و برز، نه در معنای فرّه شاهی و نشانه‌ای ایزدی؛ بلکه در معنای لغوی و زبانی، تنها به شکوه و عظمت افراسیاب اشاره دارد.

هنگامی که گشتاسب شاه جواب نامه ارجاسب را می‌دهد، در آن از برتری پهلوانان ایرانی

یاد می‌کند و در توصیف زریر و اسفندیار می‌گوید:

چو بر گردن آرند رخشنده گرز همی تابد از گرزشان فرّ و برز!

(همان: ۵ / ۱۰۱ / ۲۶۵)

که تابیدن فرّه و برز از گرز پهلوانان، اشاره به عظمت و برتری آنان در جنگاوری دارد که در حمله با گرز مهارت زیادی دارند.

پیشینه تحقیق

تاکنون در باب فرّه، کتاب و مقالات فراوانی نوشته شده که در این آثار، آموزه فرّه بیشتر به صورت کلی مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است.

ژاله آموزگار. (۱۳۷۴)، در مقاله «فرّه این نیروی جادویی و آسمانی» در مورد فرّه و کارکردهای آن توضیحات مبسوطی را ارائه کرده است.

ناهید پیرنظر. (۱۳۸۲)، در مقاله «مقایسه فرّه ایزدی با التفات الهی در ادبیات فارسی یهود» فرّه ایزدی را با التفات الهی پیوند زده است و شباهت میان آن دو را بیان کرده است.

بهروز ثروتیان. (۱۳۵۰)، در کتاب بررسی فرّه در شاهنامه فردوسی، اندیشه فرّه را در کلام فردوسی مورد بررسی قرار داده است.

ابوالعلاء سودآور. (۱۳۸۳)، در کتاب فرّه ایزدی در آیین پادشاهی ایران، وجود نیروی فرّه را لازم و همراه نظام شاهی می‌داند و معتقد است همه پادشاهان ایرانی فره‌مند هستند.

در نوشته‌هایی که پیرامون موضوع فرّه به نگارش درآمده است، تاکنون هیچ کدام فرّه شاهی و پهلوانی را در قیاس با یکدیگر مورد بررسی و واکاوی قرار نداده‌اند.

زهرا تبریزی شهروی. (۱۳۹۲)، در مقاله «فر و شاهان و پهلوانان ایرانی فره‌مند» شاهان و پهلوانان فره‌مند را نام برده است و از فرّه آنان نیز یاد کرده است.

محدثه‌السادات رضایی. (۱۳۹۲)، در مقاله «بررسی پیوند بخت و فره در شاهنامه فردوسی» ضمن مقایسه بخت و فره، اشاره‌ای به فره شاهی و پهلوانی کرده است. در این جستار، فره پهلوانی و پیوند آن با فره شاهی مورد بررسی قرار گرفته است.

انواع فره

انسان با فره آفریده نمی‌شود؛ ولی می‌تواند دارای فره باشد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۵۷). فره همزمان با آفرینش آدمی آفریده نمی‌شود؛ بنابراین انسان می‌تواند دارای فره باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فره را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد (بهار، ۱۳۸۱: ۱۵۶) و چون فره او را ترک کند، نیکبختی از او روی می‌تابد (آموزگار، ۱۳۸۸: ۷۲). چنین است که پادشاهانی چون ضحاک و افراسیاب از فره بهره‌ای ندارند و هرچه تلاش می‌کنند، بنا بر ایرانی‌بودن و شخصیت منفی خویش، به آن نمی‌رسند.

همه آدمیان فره را دریافت می‌کنند و بر اثر نیروی معجزه‌آسای آن است که می‌توانند وظایفشان را درست به جای آورند (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۳). برخلاف تصور عموم، فره ودیعه‌ای مخصوص پادشاهان نیست؛ بلکه شامل انواع مختلفی است که فره همگان، یکی از آنهاست؛ فره‌ای که به همه آدمیان می‌رسد. براساس آیین مزدیسنا، برای تجدید حیات، هر انسانی می‌بایست وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد؛ خواه موبد باشد خواه کشاورز. این تجدید حیات، فقط وقتی تحقق می‌یابد که اعمالی که به عهده حرفه‌های مختلف اجتماع است، به صورت بی‌عیب و نقص، به انجام رسیده باشد. به همین دلیل، هر انسانی فره دریافت می‌کند تا او را در انجام اعمالی که با حرفه‌اش مطابقت دارد، کمک نماید (موله، ۱۳۷۲: ۱۰۳) البته خویش‌کاری در به دست آوردن این فره، تأثیر به‌سزایی دارد (بهار، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

در متن‌های پهلوی، فرّه مترادف خویش‌کاری است و خویش‌کاری به معنی انجام دادن وظیفه است. کوزه‌گری که خوب کوزه می‌سازد، کشاورزی که به‌آیین کشت می‌کند و نگارنده‌ای که درست می‌نگارد، همه دارای فرّه هستند و نیک‌بخت و اگر «خویش‌کاری» خویش را خوب به جای نیاورند، فرّه از آنان روی می‌تابد و نیک‌بختی ترکشان می‌کند (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۴). در فرهنگ کهن ایرانی، با انواع گوناگون فرّه روبه‌رو هستیم:

۱) فرّه ایزدی: یکی از انواع فرّه، فرّه ایزدی است. اهورامزدا، نه‌تنها به افرادی که شایستگی آن را داشته باشند فرّه می‌بخشد؛ بلکه خود نیز از فرّه برخوردار بوده و خویشتن را در یشتها (هرمز‌دیشت، بند ۱۲) فره‌مند و فره‌مندترین یاد می‌کند: «فره‌مند نام من است. فره‌مندترین نام من است» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۵۳)؛ بنابراین، اهورامزدا که خود دارای فرّه است، این فرّه را به دیگران نیز می‌دهد.

همه امشاسپندان و ایزدان نیز از فرّه، این نیروی الهی، برخوردارند و در سایه همین فروغ ایزدی است که به یاری اهورامزدا می‌شتابند؛ چنان‌که از فروغ و فرّه آن‌ها آسمان و زمین استوار است (فروردین‌یشت، همان: ۷۹-۶۰). اما برخی از ایزدان ارتباط بیشتری با فرّه دارند؛ چنان‌که هنگامی که فرّه، این فروغ الهی، خود به‌صورت ایزدی مستقل درآمده‌است، ایزدان بزرگی؛ همچون میترا^۱ و آناهیتا^۲ نگهبان آن به شمار می‌روند (معین، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

۱. میترا: به‌عنوان خدای پیمان، در میان دیگر خدایان هندی دیده می‌شود، وظیفه او نظارت بر پیمان‌ها است و با هر که پیمان‌شکنی کند، دشمنی می‌کند و در این صورت است که به خدای جنگ مبدل می‌شود (آموزگار، ۱۳۸۸: ۱۹).

۲. Ardavi-Sura Anāhita: ایزدبانویی با شخصیتی بسیار برجسته که جایگاه مهمی در ایران باستان دارد. قدمت پرستش ستایش او به پیش از زرتشت برمی‌گردد. نام او از سه جزء آردوی سوره آناهیتا تشکیل شده است. آردوی به معنی رطوبت، در آغاز نام رودخانه‌ای مقدس بوده است؛ سوره به معنی نیرومندی و پرزور و آناهیتا پاکی و بی‌آلایش معنی می‌دهد. این ایزدبانو با صفات نیرومندی، خردمندی و زیبایی، به صورت الهه عشق و باروری درمی‌آید و جایگاه او بلندترین طبقه آسمان است (آموزگار، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۲).

همه صاحبان فرّه نیروی خویش را از فرّه ایزدی می‌گیرند و در سایه فرّه ایزدی به انواع فرّه دست می‌یابند. در شاهنامه فردوسی، فرّه ایزدی مؤید فرّه شاهنشاهی به شمار می‌آید. هنگامی که سیاوش نزد افراسیاب گوی می‌زند، حاضران متوجه فرهمند بودن او می‌شوند:

به آواز گفتند: هرگز سوار ندیدیم بر زین چنین نامدار
کی نامور گفت: ازینسان بود هر آن کس که با فرّ یزدان بود
(شاهنامه: ۲/ ۲۹۱ / ۱۳۶۵ - ۳۶۴)

در واقع، هرکس که با فرّه ایزدی همراه باشد، به دیگر فرّه‌ها هم دست می‌یابد. جمشید فرّه خود را از فرّه ایزدی می‌داند که علاوه بر آن، به فرّه شهریاری و موبدی هم دست پیدا کرده‌است.

منم گفت با فرّه ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
بدان راز بر دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
(همان: ۱/ ۴۱ / ۸۹)

۲) فرّه کیانی یا شاهی: در زامیادیشْت بحث مفصلی از فرّه کیانی و ویژگی‌های آن شده است. در *اوستا* این فرّه به صورت *گوئتم خوارنو^۱ آمده‌است* (پورداوود، ۱۳۴۷: ۲۰۶). به‌وسیله همین فرّه است که فردی به پادشاهی می‌رسد و در تمام دوره پادشاهی این فرّه همراه و یاور و مدافع او به شمار می‌آید و او را از گزند معارضان و بداندیشان و حتی از آسیب تیر و کمان در امان نگاه می‌دارد (صفا، ۱۳۴۶: ۱۴۳).

۳) فرّه ایرانی: در اشتادیشْت بحث مختصر و جامعی از فرّه ایرانی شده است. فرّه ایرانی که در *اوستا* *ایرینم خوارنو^۲ نامیده می‌شود* (پورداوود، ۱۳۴۷: ۲۰۳)، نیرویی است ایزدی که تنها به ایرانیان تعلق دارد؛ چه آنان که زاده شده‌اند و چه آنان که زاده خواهند شد (آموزگار،

1. kavaenem. xvarenō
2. airyanem xvarenō

۱۳۷۴: ۳۴). هنگامی که فرّه ایرانیان خاموش شود، گردش ستاره به زیان ایرانیان می‌گردد.

رستم هرمزد، هنگام حمله سعد وقاص به ایران، به برادرش می‌گوید:

دریغ این سر و تاج و این داد و تخت دریغ این بزرگی و این فرّ و بخت!

کزین پس شکست آید از تازیان ستاره نگرده مگر بر زیان!

(شاهنامه: ۸ / ۴۱۴ / ۴۶-۴۵)

هرگاه فرّه ایرانی در جنگ‌ها حامی و پشتیبان ایرانیان نباشد، دشمن بر آن‌ها غالب و پیروز می‌گردد. در *اوستا* (اشتادیش، بند ۲) آمده‌است که فرّه ایرانی قادر است اهریمن پرگزند را نابود کند و بزرگترین دیوان را شکست دهد و سبب نابودی و شکست انیرانیان^۱ گردد (پورداوود، ۱۳۴۷: ۲۰۴).

در *شاهنامه فردوسی*، در پدید آمدن دین بهی توسط زرتشت و پذیرش آن توسط گشتاسب، آن‌گاه که دین بهی به صورت فراگیر تبلیغ می‌گردد، همه مردم در سایه فرّه شاه ایرانی دعوت به دین بهی می‌شوند:

بگیرید پند از تهم زردهشت! به سوی بت چین مدارید پشت!

به برز و فر شاه ایرانیان ببندید کستی همه بر میان!

(شاهنامه: ۵ / ۸۳ / ۷۸-۷۷)

در سایه این فرّه که متعلق به همه ایرانیان است، می‌توان به خوشبختی رسید؛ چون این فرّه متعلق به همه ایرانیان است، خوشبختی و ثروت را به آن‌ها می‌بخشاید (شهبازی، ۱۳۹۱: ۹۲).

۱. Anairya: غیرایرانی، آن از ادوات نفی است؛ یعنی نه ایران (پورداوود، ۱۳۴۷: ۲۰۵).

در زامیادیش (کرده ۷، بند ۴۵) یکی از صفات این فره، دست نیافتنی بودن^۱ است: « فره نیرومند مزدآفریده به دست نیامدنی را می ستایم» (پورداوود، ۱۳۴۷: ۳۳۹)؛ یعنی از غیرایرانیان، کسی به آن دست پیدا نمی کند و هرچند ایرانیان برای مدت کوتاهی آن را از دست بدهند؛ اما هیچ گاه آن را برای همیشه از دست نخواهند داد (بویس، ۱۳۷۴: ۸۶)؛ بنابراین افراسیاب هرچه تلاش می کند موفق نمی شود به فره دست یابد (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۱۳). بنا بر گزارش دینکرد هفتم (بخش ۲، بند ۶۹-۶۸) افراسیاب بدکار، برای دستیابی به فره، سه بار به دریای فراخکرد می رود و هفت کشور را در جستجوی فره می گردد؛ اما به آن دست نمی یابد (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۱۷).

۴) فره موبدی و پیامبری: فره موبدی یا پیامبری نیز از انواع فره بوده که خاص مردان دین است. در *اوستا* (فروردین یشت، بند ۱۵۲) نمونه بارز این فره، زرتشت دانسته شده است که نخستین آموزگار دینی در سراسر جهان مادی است و شکوهمندترین موجودات و فرهمندترین آنان دانسته شده است (پورداوود، ۱۳۴۷: ۱۱۰).

۵) فره همگان: فره همگانی بر اثر خویش کاری و تلاش فردی حاصل می شود و «همه انسان ها صاحب آن فره هستند» (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۵). بودن این فره در وجود هرکس باعث می شود که او در انجام دادن کارهایی که با پیشه و هنر فرد وابستگی دارد، کامیاب باشد.

۶) فره پهلوانی: آخرین نوع فره، فره پهلوانی است که به هرکس تعلق یابد، خصایص پهلوانی یافته و با کمک این فره، در راه نابودی دشمنان و آبادانی کشور می کوشد. از جمله این افراد گرشاسب است که فره پهلوانی جمشید، در سومین مرتبه از وی جدا شد و به او رسید (همان: ۳۷). در *شاهنامه فردوسی*، فره شاهی مؤید و تقویت کننده فره پهلوانی به شمار می آید؛ چنان که تا زمانی که پهلوان در خدمت شاه باشد، از فره برخوردار است. در

۱. در زامیادیش برای فر صفت به دست نیامدنی آورده شده است؛ زیرا پس از گرشاسب، هنوز به کسی تعلق نگرفته است.

متن‌های پهلوی و شاهنامه، افزون بر این‌ها، از فرّه دین، فرّه ایران‌شهر، فرّه روحانیون، فرّه همای و فرّه مهان و... نیز یاد می‌شود (زرشناس، ۱۳۸۰: ۳۹۱)؛ بنابراین، فرّه انواع گوناگونی دارد و هر فرد، بنا بر تلاش و کوشش خویش، با توجه به دارا بودن ویژگی‌ها و شرایطی که لازمه وجود فرّه است، به نسبت از آن برخوردار می‌گردد؛ اما برخورداری از بخت فقط در دو شکل بخت نیک و بخت بد نمود پیدا کرده است و از این دو ساختار خارج نمی‌گردد.

پیوند ایدئولوژی فرّه شاهی و فرّه پهلوانی

نیروی فرّه از آن همه ایزدان، امشاسپندان، شهریاران، بزرگان، پارسایان و حتی پهلوانان، بنا بر بعضی روایات، بوده است (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۵۷). همان‌گونه که ذکر شد، یکی از انواع فرّه و مهمترین نوع آن «فرّه کیانی» و «فرّه شاهی» است که در *اوستا* و متن‌های پهلوی و *شاهنامه* لازمه شاه آرمانی است و بدون آن، هیچ فردی قادر به کسب قدرت شهریاری نیست (زرشناس، ۱۳۸۰: ۳۹۱).

«گسترده‌گی باور به مفهوم فرّه ایزدی، پایه‌پای گسترده‌گی نهاد پادشاهی در سراسر جهان و در طول تاریخ، اهمیت این نوع نظام سیاسی را در جامعه بشری می‌رساند که دوام این نوع نظام، به پاسخ و کارآمدی‌اش در امور سیاسی مربوط می‌شود. همچنین این پایداری را می‌توان اتکای این نوع نظام بر نظریه «حق الهی سلطنت» دانست که به واسطه آن، علی‌رغم تغییر در روبنای این ساخت که باعث آمدن و رفتن سلسله‌ها و خاندان‌ها می‌شود، زیربنای آن دائماً ثابت مانده است» (زمانی و طاووسی، ۱۳۸۳: ۴۹). به این ترتیب، اندیشه فرّه شاه، به عنوان امری الزامی، تأثیری پایدار بر پادشاهی داشته است.

آنچه لازمه قدرت شاهی آن را تضمین می‌کند، فرهمند بودن شاه است. در واقع، حامی و پشتیبان شاهان، فره آنان است که به واسطه آن می‌توانند کارهایی خارق‌عادت انجام دهند؛ مانند سیاوش که به واسطه فرکیانی خویش از دریا عبور می‌کند:

ز جیحون گذر کرد و کشتی نجست به فرکیانی و رای درست
(شاهنامه: ۵۶۷/۴۶۰/۲)

اما این پادشاه فرهمند به فرجام و بخت خوبی دست نمی‌یابد. بنابراین، فره شاه در گرو بخت اوست. فر جایگاه بسیار مهمی در حیات شاهنشاهی ایفا می‌کند و بخت شاه وابسته به آن است. برعکس زندگی پهلوان که در گرو بخت اوست، زندگی شاه در سایه فره او شکل می‌گیرد.

نهایت آرزوی شاهان، داشتن فره است که فقط در شاهان برحق ایرانی، آنها که به خواست اهورامزدا شاه شده‌اند، این فره دیده می‌شود (آموزگار، ۱۳۷۴: ۳۳). در زامیادشت (بند ۹) این فره نیرومند مزداآفریده برتر از سایر موجودات است که اهورامزدا به وسیله آن سایر آفریدگان را پدید آورده است (پورداوود، ۱۳۴۷: ۳۳۲). در سایه فره شاهی است که هوشنگ در چهل سال حکومتش آهن را از سنگ جدا می‌کند و آهنگری را به وجود می‌آورد؛ آن‌گاه از آهن، آلات جنگی؛ مانند: تبر، اره، تیشه و... به وجود می‌آورد:

چو این کرده شد چاره آب ساخت ز دریا به هامونش اندر بتاخت
به جوی و به کشت آب را راه کرد به فرکیانی رنج کوتاه کرد
(شاهنامه: ۱۰-۱۱/۳۰/۱)

آن‌گاه نخجیرگاه به وجود می‌آورد و حیوانات سودمند را جدا می‌کند که همه از جایگاه ایزدی و فرکیانی او دانسته شده است.

البته اگر پادشاه از راه راست منحرف گردد، فرّه از او روی می‌گرداند و در این صورت، یا به کلی از پادشاهی محروم می‌شود و از بین می‌رود؛ مانند جمشید و یا نظام شاهنشاهی او از هم گسیخته می‌شود؛ مانند کیکاوس.

به‌طور کلی، در شاهنامه پادشاهی در گرو فره‌مند بودن است و کسی که به پادشاهی می‌رسد و براننده تاج و تخت می‌گردد، همواره کامیاب و پیروز می‌گردد (پورداد، ۱۳۴۷: ۳۱۴)؛ اما هنگامی که شاهان بیدادگر و بی‌هنر، سبب کاستی فرّه می‌شوند، عدم فرّه آنان، محرک اجانب برای حمله به کشور می‌گردد: «بیدادگر شدن جمشید، در نیمه دوم شاهی، حمله ضحاک تازی و ظلم و سبک‌سری نوذر در بدو سلطنت، هجوم پشنگ تورانی را در پی دارد، بی‌خردی‌های کاووس، محرک حمله افراسیاب و وقایع عصر لهراسب و گشتاسپ، مشوق ارجاسپ برای دست‌اندازی به ایران است. به همین سان خودکامگی و جهل دارا، سبب تسخیر ایران به دست اسکندر و بی‌کفایتی و ندانم‌کاری پرویز، موجب حمله روم به ایران می‌گردد. پریشانی و از هم گسیختگی امور در عصر یزدگرد، اعراب را به فکر تصرف کشور می‌اندازد» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۹۳).

در اندیشه ایرانی، همواره یکی از دلایل اصلی چیرگی انیرانی بر ایران، گریختن فرّه از پادشاه است؛ بنابراین، بی‌گمان، تسلط مازندرانی‌ها نیز نشانی از گریختن فرّه فریدونی دارد و پادشاهی دوباره او بر ایران‌زمین، نشان بازگشت فرّه به اوست (اکبری مفاخر، ۱۳۹۲ الف: ۲۱۲). فرّه پیش‌شرط لازم برای پادشاهی بوده است و تنها با پادشاهان قانونی ایرانی همراه می‌گردید که به آن‌ها فره‌مندی ویژه‌ای می‌بخشید و به واسطه آن، پادشاهان ایرانی پیروزمند و خوشبخت می‌شدند. این فره‌مندی برای آن‌هایی که از تخمه پادشاهان ایرانی نبودند، دست‌نیافتنی بود (شهبازی، ۱۳۹۱: ۶۱).

به طور کلی، فرّه به قهرمانان اساطیری یاری می‌رساند تا کارهای بزرگی انجام دهند و بر تمام دشمنان خود پیروز شوند که صفت فرهمند، به معنی دارنده بخت و اقبال نیک، به کسی اطلاق می‌شود که به طور یقین، در نبردها پیروز گردد (Bailey, 1971: 28).

در شاهنامه، علاوه بر شاهان، پهلوانان نیز از تأیید فرّه ایزدی بهره‌ای دارند و پهلوانی، گندآوری و بزرگی نیز از زمینه‌های تابش فرّه است. در واقع، شاه و پهلوان، دو عنصر مهم از نظامی واحد و وابسته و مکمل یکدیگر به شمار می‌آیند (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۸۷). در شاهنامه پهلوانانی را می‌بینیم که از فرّه شاهی برخوردار هستند؛ مثلاً فردوسی در زادن رستم به فرهمندی گوهر وجودی او اشاره می‌کند:

بخندید از آن بچه سرو سهی بدید اندرو فر شاهنشهی

(شاهنامه: ۱/۲۶۸/۱۴۲۸)

و یا کاوه آهنگر که در سایه حمایت فرّه شاهی بر علیه ضحاک قیام می‌کند و در نبرد با ضحاک، فریدون را یاری می‌رساند (همان: ۱/۶۹/۲۶۵-۲۳۲).

آنچه در مقام قیاس میان فرّه شاهی و پهلوانی حائز اهمیت است، توجه به تفاوت میان آن دو است که در واقع، فرّه شاهی یاری‌گر پهلوان است و فرّه پهلوان از فرّه شاهی ناشی می‌گردد. زال، در توصیف خدمتگزاران رودابه، دارای فرّه شاهنشاهی دانسته شده است:

که مردی است بر سان سرو سهی همش زیب و هم فر شاهنشهی

(همان: ۱/۱۹۷/۴۸۲)

بنابراین، فرّه کیانی که در جای‌جای شاهنامه برای زال آمده است،^۱ در واقع، فرّه‌ای است که از حمایت شاه به او می‌رسد و این فرّه شاه است که یاری‌گر زال است؛ چنان‌که خود

۱. شاه منوچهر در توصیف زال، او را دارای فرکیانی می‌داند (همان: ۱/۱۷۵/۱۸۱) و در هنگام زادن رستم، مهرباب‌شاه، زال را دارای فر کیانی می‌داند (همان: ۲۶۹/۱۵۰۶).

زال هم به این امر اشاره‌ای می‌کند. آن‌گاه که شاه منوچهر جویای احوال او می‌گردد، او می‌گوید:

که چون بودی ای پهلوان‌زاده مرد بدین راه دشخوار با باد و گرد
به فر تو گفتا همه بهتری است ابا تو همه رنج رامشگری است
(همان: ۲۴۵ / ۱۱۸۹ - ۱۱۸۸)

و آن‌گاه که رستم از سهراب در برابر شاه یاد می‌کند، شاه به او اطمینان می‌دهد که دعای نیک و حمایت او همراه رستم است:

من امشب به پیش جهان‌آفرین بمالم رخ خویشتن بر زمین
کند تازه این بار کام تو را برآرد به خورشید نام تو را
بدو گفت رستم که با فر شاه برآید همه کامه نیکخواه
(شاهنامه: ۲ / ۱۷۷ - ۷۵۲ - ۷۵۰)

بنابراین، پهلوان تا زمانی که در خدمت شاه قرار دارد، از حمایت فرّه شاهنشاهی برخوردار می‌گردد و در سایه حمایت آن بر دشمنان پیروز می‌گردد؛ چنان‌که رستم به واسطه فرّه شاهی بر دشمنان خویش پیروز می‌گردد:

بکندی دل دیو مازندران به فر کیان و به گرز گران
(همان: ۳ / ۳۶۱ - ۷۷۰)

در شاهنامه، زندگی شاه با زندگی پهلوان رابطه‌ای متقابل دارد و زندگی آن دو به یکدیگر گره خورده است؛ پهلوان تا زمانی که در خدمت شاهی قرار گیرد، از فرّه شاه برخوردار می‌گردد و در سایه فرّه شاهنشاهی به فرّه پهلوانی دست می‌یابد؛ اما آنچه حمایت‌کننده پهلوان به شمار می‌آید، بخت و سرنوشت است. در شاهنامه هیچ‌کس از اختیار بی‌چون و چرا و مطلق برخوردار نیست؛ اما پهلوانان در درون چنبر بسته تقدیر نیز از

نمایش اراده گستاخ و توانای آدمی وار خویش دست بر نمی دارند. گویی جبر سرنوشت را آگاهانه به هیچ می گیرند و با آگاهی از این واقعیت تلخ، به سختی می کوشند و تا واپسین دم، چنگ در چهره تقدیر می زنند و همین که نام بلند پهلوانی و شرف و آزادی انسانی را پاس داشتند، دیگر از مرگ و نیستی تن، پروا و هراسی ندارند و خوارمایی و درماندگی را به خود راه نمی دهند (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۵۹).

برخی از محققان معتقدند که فره پهلوانی از آن خاندان سام نریمان است و این، همان فره است که به زال و سپس به رستم می رسد و حتی نام شاهنشاهی می یابد در حالی که مراد از فره ایزدی، همان فروغ ایزدی است که به هرکس بتابد، او را از همگنان متمایز سازد. این تمایز، الزاماً در طولانی بودن عمر نمایان نمی شود و تنها جلوه اش فراوانی ایام عمر نیست؛ چه بسا پهلوانانی که فره ایزدی ندارند و صرفاً توفیقشان پاسداری از شاهی است که فره ایزدی دارد. ما در شاهنامه پهلوانان فره مند دیگری را، علاوه بر این خاندان می بینیم؛ مانند: کاوه، گیو، گودرز و ... «نمونه بارز این امر، هنگامی است که زال پهلوان، پس از مرگ نوذر، به جستجوی زوطهماسب می پردازد؛ زیرا می داند که طوس و گسته، پسران نوذر، فره ایزدی ندارند و درخور شاهی نیستند و او باید کسی از نژاد فریدون بجوید که فره ایزدی داشته باشد» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۳۰۲) و می گوید:

همی گفت: هرچند کز پهلوان	بود بخت بیدار و روشن روان
بباید یکی شاه خسرو نژاد	که دارد گذشته سخن ها به یاد
به کردار کشتی ست کار سپاه	همش باد و هم بادبان تخت شاه
اگر داری طوس و گسته فر	سپاه است و گردان بسیار مر
نزیب بر ایشان همی تاج و تخت	بباید یکی شاه بیدار بخت

که باشد برو فرّه ایزدی بتابد ز دیهیم او بخردی

(شاهنامه: ۱/ ۳۲۲/ ۵۵۳-۵۴۸)

بنابراین، خود زال هم یادآور می‌شود که پهلوان را یارای شاهی نیست. در شاهنامه پهلوانان فره‌مندی را می‌بینیم که از دودمان متفاوتی هستند و در لوا و پاسداری فرّه شاهی و در خدمت شاه با موافقت و سازگاری سرنوشت خویش در حکومت شاهان زندگی می‌کنند؛ مثلاً گاهی پهلوانی در حکومت چند پادشاه زندگی می‌کند، درحالی‌که شاهان فره‌مند، یکی پس از دیگری، از میان می‌روند و پهلوان همچنان باقی است. رستم، به خاطر پاسداری از فرّه پادشاه، پیوسته بیش از خود پادشاهان ملی، پشتیبان ایران است. رستم ثابت است، درحالی‌که شاه متغیر است؛ گاه متجلی می‌شود و گاه پنهان می‌گردد (دیویدسن، ۱۳۷۸: ۱۳۸). در شاهنامه فردوسی، هنگامی‌که منوچهر فرجام ازدواج زال و رودابه را از ستاره‌شماران جویا می‌شود، آن‌ها به او می‌گویند:

از این دخت مهراب وز پور سام گوی برمنش زاید و نیک‌نام
بود زندگانیش بسیار مر همش زهره باشد، همش زور و فر

(شاهنامه: ۱/ ۲۴۶/ ۱۲۰۹-۱۲۰۸)

رستم بختیار، پهلوان ملی ایران، در حکومت کیقباد، کیکاوس و کیخسرو، سه شاه قدرتمند فره‌مند، زندگی می‌کند و در سایه فرّه آنان پیروزی‌هایی را به دست می‌آورد. در نبرد با اسفندیار، آنجا که دیگر شاه خواهان حضور رستم نیست، او با یاری بخت خویش و با حمایت فرّه ایرانی، به نبرد شاهزاده فره‌مند می‌رود؛ درحالی‌که رستم می‌داند که اسفندیار شاهزاده‌ای است دارای بخت و فرّه که همواره در خدمت شاه است. قصد گشتاسب از صدور فرمان دستگیری رستم این است که رستم دست به بند نهد و اسفندیار، چنان که جاماسب وزیر پیشگویی کرده‌است، در نبرد رستم کشته شود. «اسفندیار، با وجود آگاهی از

بهانه پدر و نیرنگ او، از آنجا که سرپیچی از فرمان شاه را گناهی بس بزرگ می‌داند، با سپاهی کوچک، به همراهی برادرش پشتون و چهار پسر خود، به سیستان می‌رود و در کنار رود هیرمند سراپرده می‌زند» (خالقی مطلق، ۱۳۹۰ الف: ۸۹۹) بنابر روایت شاهنامه، هنگامی که رستم و اسفندیار یکدیگر را ملاقات می‌کنند، رستم اسفندیار را شاهی فره‌مند و بختیار می‌داند:

خُنک شاه کو چون تو دارد پسر به بالا و فرّت بنازد پدر!
 خُنک شهر ایران که تخت تو را پرستند و بیدار بخت تو را!
 دژم بخت آن کس که با تو نبرد بجوید ز تخت اندر آید به گرد
 (شاهنامه: ۵ / ۳۲۲ / ۴۸۵ - ۴۸۳)

سیمرغ رستم را از ریختن خون اسفندیار بر حذر می‌دارد؛ زیرا او می‌داند خون اسفندیار شوم است و اگر به دست رستم کشته شود، عمر رستم هم تمام می‌شود و دودمانش به فنا می‌رود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۶۰). رستم نیز آگاه است که اگر به مخالفت با شاه قیام کند، بختش تیره و تار می‌گردد و از حمایت فره‌شاهی برخوردار نمی‌ماند؛ بنابراین، به او می‌گوید:

ازین خواهش من مشو در گمان مدان خویشتن برتر از آسمان!
 من از بهر این فرّ و اورند تو بجویم همی رای و پیوند تو!
 نخواهم که چون تو یکی شهریار تبه دارد از چنگ من روزگار!
 (همان: ۵ / ۳۴۲ - ۳۴۱ / ۶۰۴ - ۶۰۲)

رستم پهلوانی است که نمی‌خواهد تباهی مرگ اسفندیار را روزگار بر گردن او افکند و آن را از رستم بداند؛ هرچند می‌داند که از تقدیر و سرنوشت گریزی نیست؛ اما برای تغییر

آن، اسفندیار را پند و اندرز می‌دهد. رستم به او خاطر نشان می‌کند که هر چند شاهی بافرّه باشد، باز هم در برابر بخت خویش ناتوان است و از کارهای نهان آگاهی ندارد:

تو اندر زمانه رسیده نوی! اگر چند با فرّ کین خسروی!
تن خویش بینی همی در جهان! نه‌ای آگه از کارهای نهان!
چو بسیار شد گفت‌ها می خوریم! به می جان اندیشه را بشکریم!

(شاهنامه: ۵ / ۳۴۹ / ۳۸۵ - ۳۸۳)

«درست است که در ظاهر این رستم است که تیر بر چشم اسفندیار می‌زند و بر او چیره می‌شود؛ اما گویی این تیر، آخرین تیر همه پهلوانان است و ایشان جز زوال، تقدیر دیگری ندارند؛ چنان‌که این تقدیر، با فروافتادن رستم به چاه مظهریت می‌یابد و خورشید پهلوانی‌گری خاموشی می‌پذیرد» (مؤذن‌جامی، ۱۳۷۹: ۶۸). اسفندیار که به فرّه شاهی و حمایت آن ایمان دارد، پس از شکست در برابر رستم می‌گوید:

چنین گفت با رستم اسفندیار که از تو ندیدم بد روزگار
زمانه چنین بود، بود آنچه بود! سخن هرچه گویم، ببايد شنود
بهانه تو بودی، پدر بُد زمان نه رستم، نه سیمرغ و تیر و کمان!

(همان: ۴۱۹ / ۱۴۶۱ - ۱۴۵۹)

بنابراین، شاهان فرهمند نیز اسیر پنجه تقدیر و سرنوشتند. اسفندیار در این ابیات، به حاکمیت تقدیر اعتراف می‌کند که آنچه به او رسیده‌است، به درستی از بخت و زمانه است. پس از شکست اسفندیار، فرّه پهلوانی که دیگر از حمایت فرّه شاهی برخوردار نیست، از رستم جدا می‌شود و همان‌طور که رستم خود می‌داند و پدر به او یادآور شده بود، با مرگ اسفندیار، رستم نیز فرّه پهلوانی و بخت خود را از دست می‌دهد و به دست برادرش شغاد می‌میرد.

به طور کلی، فرّه شاهی که لازمه و علت فرّه پهلوانی به شمار می‌آید، همواره مؤید و یاری‌گر پهلوان به حساب می‌آید. در حماسه، وجود پهلوان، همواره به وجود شاه وابسته است؛ مثلاً فرّه پهلوانی کاوه از فریدون، آرش از منوچهر، سام از نوذر، رستم از کیقباد و کیکاوس و کیخسرو دانسته شده‌است؛ اما آن‌گاه که پهلوان به مخالفت با شاه قیام کند، فرّه پهلوانی که از فرّه شاهی گرفته شده است، از سرمنشأ خویش جدا می‌گردد و پهلوان آن را از دست می‌دهد و تنها با تکیه بر بخت خویش درصدد پیشبرد اهداف برمی‌آید و هرچند فرّه، یاری‌گر او در پیروزی‌ها محسوب می‌گردد؛ بخت و سرنوشت نقش پویایی را در زندگی او ایفا می‌کند؛ چنان‌که زال، پس از مرگ اسفندیار، به گشتاسب چنین می‌گوید:

چنین گفت کز دور چرخ بلند چو خواهد رسیدن کسی را گزند
 پرهیز چون بازدارد کسی و گر سوی دانش گراید بسی!

(شاهنامه: ۵/ ۴۳۴ / ۱۶۳۰-۱۶۲۹)

بنابراین، راه‌گزینی در چنبره تقدیر برای پهلوان باقی نمی‌ماند.

در شاهنامه، علاوه بر رستم، بهرام چوبینه نیز پهلوانی است که فرّه خویش را از شاه می‌گیرد و دارای طالع و بخت نیک است. بنابر روایات تاریخی، بهرام چوبینه پهلوان گندآوری است که در سایه خدمت به هرمزدشاه، فرّه پهلوانی می‌یابد تا در برابر بیگانگان از ایران محافظت کند. او پس از رسیدن به مقامی بالا، با همه وفاداری نسبت به هرمزد، از سنگدلی و بداندیشی او بیم دارد. باید توجه داشت که سرگذشت بهرام را به دو وجه گزارش کرده‌اند. روایتی که هوادار اوست و او را دارای همه صفات پهلوانی و برازنده شاهی می‌دانسته‌است و روایتی که از یاران خسرو پرویز گرفته شده و در آن، وی شورشی لعین و نمک‌شناس شناخته شده‌است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۶).

بهرام چوبینه، پهلوانی است فره‌مند که فرّه خویش را از فرّه شاهی می‌یابد و در پناه و یاری جستن از آن، پیروزی‌هایی را به دست می‌آورد؛ اما هیچ‌گاه خود دارای فرّه شاهی نیست؛ هرچند برای مدتی کوتاه به شاهی می‌رسد. بنا بر گزارش شاهنامه، خسرو به پدرش هرمزد می‌گوید:

بدو گفت کین پهلوان سوار که او را گزین کردی ای شهریار
بیامد چو شاهان که دارند فر سپاهی بیاورد بسیار مر
همه جنگ و پرخاش بُد کام اوی که هرگز مبادا روان نام اوی!
(شاهنامه: ۸ / ۴۷ / ۶۰۰ - ۵۹۶)

بنابراین، بهرام با شورش در برابر شاه به شاهی می‌رسد؛ اما او دارای فرّه شاهی نیست؛ چنان‌که خسرو بدو می‌گوید:

که ای دوزخی بنده دیو نر خرد دور و دور از تو آیین و فر
(همان: ۲۱ / ۲۴۶)

و حتی برای نسبت‌دادن فرّه شاهی به خویشان، خسرو او را سرزنش می‌کند:

تو را ایزد این فرّ و برزت نداد! نیاری ز گرگین میلاد یاد؟
ایا مرد بدبخت بیدادگر به نابودنی‌ها گمانی مبر!
(شاهنامه: ۸ / ۲۱ / ۲۵۵ - ۲۵۴)

هرچند هرمزدشاه از ابتدای حضور بهرام در سپاه خویش، از بخت و سرنوشت او آگاه بود؛ چنان‌که موبد موبدان به وی خاطر نشان می‌کند که بهرام در آینده عاصی می‌گردد و شورش می‌کند (بلعمی، ۱۳۹۰: ۱۸۴)؛ اما هرمزدشاه او را برای جنگ ایران با ترکان به خدمت می‌گیرد و او در سایه فرّه شاهی و بخت نیک به پیروزی‌هایی دست می‌یابد.

هنگامی که شاه ترکان قصد حمله به ایران را داشت، هرمزد مردی از ری به نام بهرام چوبین با دوازده هزار تن به سوی او فرستاد، بهرام با هفتاد هزار مرد جنگی راهی جنگ می‌شود. در جنگ، بهرام، شاه ترک را با تیری بکشت که این تیر بخت نیک بهرام و بخت بد شاه بود (نولدکه، ۱۳۵۸: ۳۸۹). هرمزد به بهانه اینکه او مقداری از غنایم جنگی ترکان را برای خود برداشته است، برای او دوک نخ‌ریسی و لباس زنانه‌ای فرستاد که نشان بدهد او بنده‌ای بیش نیست و زن‌صفت است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۶) و در نامه‌ای نوشت؛ بر من مسلّم شده‌است که تو فقط اندکی از غنایم را برای من فرستادی و گناه من است که تو را مورد بزرگداشت قرار داده‌ام. اکنون غل و زنجیری برایت فرستادم که بر گردن نهی و کمربندی زنانه که بر کمر بندی و دوکدانی که در دست گیری که مکر و ناسپاسی عادت زنان است (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۱۱).

همین امر و اصولاً دشمنی که نسبت به خاندان ساسانی داشت، سبب شد که این سردار، در عصر پادشاهی هرمز و سپس پسرش خسرو پرویز، قیام کند. در جنگی که میان بهرام و خسرو در گرفت، بهرام چوبین، پس از شکست دادن خسرو پرویز و گریزانیدن او به روم، با بزرگان و سران سپاه انجمن کرد تا درباره پادشاهی خویش با آنان شور کند. در این انجمن بیشتر سرداران موافق پادشاهی بهرام بودند؛ اما گردیه او را از نافرمانی نسبت به شاه منع کرد (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۲۰۳) تا مبادا خود را شاه بخواند. در پند و اندرزهای گردیه، باور به نظام شاهنشاهی ساسانی و لزوم حفظ آن دیده می‌شود. گردیه به بهرام چوبینه که ساسانیان را شبان‌زاده و فاقد اصالت می‌خواند، می‌گوید که همه باید در خدمت شاه باشند:

همه یک به یک شاه را بنده‌اند	به فرمان و رایش سرافکنده‌اند
شهنشاه گیتی تو را برگزید	چنان کز ره نامداران سزید
نیاکانت را همچنین نام داد	به هر جای بر دشمنان کام داد

تو پاداش آن نیکوی بد کنی چنان دان که بد با تن خود کنی!

(شاهنامه، ۱۳۸۹/۷: ۶۰۴، بیت ۱۶۶۳-۱۶۶۶).

اما همین که در برابر شاه دست به شورش برمی دارد، فرّه شاهی، فرّه حمایت‌گر پهلوان، از او مفارقت می‌کند و مردم به سردار هنرمندی چون بهرام چوبین که شبیه به رستم حماسی است، پشت می‌کنند؛ چنان‌که در جنگ سپاه پرویز با سپاه بهرام چوبین، بسیاری از دو سو کشته می‌شوند. در این میان، خسرو پرویز از مقابله بهرام می‌گریزد و به غاری پناه می‌برد. بهرام در پی او می‌تازد؛ اما پیش از آن‌که بر وی دست یابد، پرویز به یاریگری سروش از مهلکه جان به در می‌برد. پس از این، سپاه بهرام از سپاه پرویز شکست می‌خورند و بسیاری از آن‌ها به زنده‌ارخواهی نزد شاه می‌آیند (سرامی، ۱۳۸۳: ۴۲۶). هنگامی که فرستاده ملکه، مردی ترک، نزد بهرام چوبینه می‌آید، ناگاه با خنجر خویش شکم او را می‌درد و چون یاران بهرام او را غرق در خون دیدند، او را گفتند: «چرا ما را نخواندی تا او را بگیریم؟ گفت: سگی بود که او را به کاری واداشته بودند و آن کار را انجام داد و وانگهی چون بخت و سرنوشت فرارسد، گریز و پرهیز سودی نبخشد» (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۲۹).

بنابراین، بهرام چوبینه، سردار بزرگ ساسانی، در سایه خدمت به شاه به پیروزی‌هایی دست می‌یابد؛ اما همین که بر خلاف توصیه خواهرش، علیه شاه قیام می‌کند، فرّه پهلوانی او رو به افول می‌رود و منجر به مرگ وی می‌شود.

نتیجه‌گیری

فره نیرویی ایزدی است که خداوند در وجود انسان‌ها به ودیعه گذاشته است. این فروغ ایزدی، سبب شکوه و اقتدار می‌گردد و دارندگان آن، با تکیه بر آن می‌توانند به برکت، خواسته، اقبال و... برسند. فره، بر اساس خویش‌کاری، می‌تواند افزایش و کاستی یابد و در

واقع، همان بخت نیک است که به آدمی روی می‌آورد. انسان وقتی فره به دست می‌آورد، باید روش و منش ایزدی پیش‌گیرد؛ وگرنه همین که از راه راست منحرف گردد، فره از وی دور می‌شود.

در متون اساطیری، برای فره انواع متفاوتی را یاد کرده‌اند؛ مانند: فره شاهی، موبدی، ایزدی، ایرانی، پهلوانی و... یکی از انواع فره که از ملزومات شاهی است، فره شاهی و کیانی است که وجود آن، لازمه به تخت نشستن شاه و مؤید آن است. در متون اساطیری و حماسی، هر کجا شاهی قرار دارد، در کنار آن پهلوانی نیز حضور دارد. پهلوانان نیز همواره یاری‌گر پادشاه بودند و در صدد خدمت به وی؛ در واقع، شاه و پهلوان، دو عنصر مهم از نظامی واحد و وابسته و مکمل یکدیگر پنداشته شده‌اند. پهلوانانی نیز که همواره در سایه فره پهلوانی به پیروزی‌هایی دست می‌یابند، در واقع، از حمایت فره شاهی برخوردارند؛ چنان‌که تا زمانی که در خدمت شاه باشند، فره پهلوانی یاری‌گر آنان است و هنگامی که از شاه روی‌گردانی کنند، فره حمایت‌گر شاهی از آنان روی برمی‌تابد و آنان نیز فره پهلوانی خویش را از دست می‌دهند.

بنابراین، پیوند عمیقی بین فره شاهی و فره پهلوانی وجود دارد؛ چنان‌که فره پهلوانی بدون وجود فره شاهی، به شکست و نیستی مبدل می‌گردد و این فره از پهلوان روی برمی‌تابد؛ پهلوان تا زمانی که در خدمت شاه باشد، فره شاهی حامی اوست؛ اما همین که از شاه روی‌گرداند، فره پهلوانی نیز از وی روی برمی‌تابد.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴)، «فره این نیروی جادویی و آسمانی»، کلک، شماره ۷۰-۶۸، صص ۳۲-۴۱.
- _____ (۱۳۸۶)، *زبان، فرهنگ، اسطوره*، تهران: معین.
- _____ (۱۳۸۸)، *تاریخ اساطیری ایران*، چاپ یازدهم، تهران: سمت.
- اکبری مفاخر، آرش. (۱۳۹۲)، *درآمدی بر اهریمن‌شناسی ایرانی*، چاپ دوم، تهران: ترفند.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۶۳)، *فردوسی‌نامه (مردم و شاهنامه)*، چاپ دوم، تهران: علمی.
- بلعمی، محمدبن محمد. (۱۳۹۰)، *تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری)*، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران: دنیای کتاب.
- بویس، مری. (۱۳۷۴)، *تاریخ کیش زرتشت*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، چاپ چهارم، تهران: آگاه.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۴۷)، *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- پیرنظر، ناهید. (۱۳۸۲)، «مقایسه فرّه ایزدی با التفات الهی در ادبیات فارسی یهود»، *مجله ایران‌شناسی*، سال ۱۵، صص ۱۲۴-۱۱۲.
- تبریزی شهروی، زهرا. (۱۳۹۲)، «فر و شاهان و پهلوانان ایرانی فره‌مند»، *فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی*، شماره ۱۵، صص: ۱۲۶-۱۰۹.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۵۰)، *بررسی فر در شاهنامه فردوسی*، تبریز: کمیته استادان.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: مرکز.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- _____ (۱۳۹۰ پ)، «شاهنامه فردوسی»، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، صص ۲۸۰-۱۵۸.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چاپ چهارم، تهران: نی.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰)، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران: آگه.
- دیویدسن، الگا. (۱۳۷۸)، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه فرهاد عطایی، تهران: تاریخ ایران.
- راشد محصل، محمدرضا. (۱۳۸۹)، دینکرد هفتم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگارفسایی، منصور. (۱۳۸۳)، پیکرگردانی در اساطیر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضایی کلاته میرحسن، محدثه السادات. (۱۳۹۴)، «بررسی پیوند معنای بخت و فره براساس شاهنامه فردوسی»، دومین کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۹)، حکمت خسروانی (حکمت اشراق و عرفان از زرتشت تا سهروردی)، تهران: بهجت.
- _____ (۱۳۸۱)، دانشنامه ایران باستان (عصر اوستایی تا پایان دوران اسلامی)، جلد دوم، تهران: سخن.
- زرناس، زهره. (۱۳۸۰)، «دگرگونی مفهوم فر در نوشته‌های سغدی»، علوم انسانی فرهنگ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۳۸-۳۷، صص ۴۰۴-۳۸۹.
- سرّامی، قدمعلی. (۱۳۸۳)، از رنگ گل تار رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی.

- سودآور، ابوالعلاء. (۱۳۸۳)، *فرّ ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، ایالات متحده آمریکا: نشر میرک.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۸۸)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شریفی، محمد. (۱۳۸۷)، *فرهنگ ادبیات فارسی*، تهران: نشر نو، انتشارات معین.
- شهبازی، علیرضا شاپور. (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: نشر دانشگاهی.
- شهبازی، علیرضا شاپور و شهرام جلیلیان. (۱۳۹۱)، *جستاری درباره یک نماد هخامنشی فروهر، اهوره مزدا یا خورنه؟*، چاپ دوم، اهواز: نشر و پژوهش شیرازه.
- صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیری حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۴۶)، *آیین شاهنشاهی ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- طاووسی، محمود و علی‌محمد زمانی. (۱۳۷۸)، «فرّه ایزدی و بازتولید آن در اندیشه ایران پس از اسلام»، *مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایران دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال سوم، ش ۵، صص ۶۴-۴۱.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی‌مطلق و همکاران (ج ۸-۱)، چاپ سوم، تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۰)، «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران»، *جستارهای ادبی*، سال ۴۴، شماره ۳، صص: ۱۴۸-۱۱۳.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. (۱۳۵۰)، *کارنامه شاهان*، ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی، تبریز: کمیته استادان.

- مؤذن جامی، محمد مهدی. (۱۳۷۹)، *ادب پهلوانی: مطالعه‌ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان*، تهران: قطره.
- محمدی، ذکرا الله و محمد بیطرفان. (۱۳۹۱)، «انتقال و تحول اندیشه سیاسی فره ایزدی از ایران باستان به ایران اسلامی»، *سخن تاریخ*، سال ششم، شماره ۱۶، صص: ۳۶-۳.
- معین، محمد. (۱۳۸۴)، *مزدیسنا و ادب پارسی*، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
- موله، ماریان. (۱۳۷۲)، *ایران باستان*، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: دانشگاه تهران.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران: انجمن آثار ملی.

- Bailey. H. w. (1971). *Zoroastrian problems in the Ninth century Books*. Oxford. The clanendon pree.
- Bartholomae. Christian. (1904). *Altiranisches worterbuch*. Strassburg. Verlag von karl J- trubner.
- Gnoli. Cherardo. (1999). "farr". *Encyclopadia Iranica*. New York. volume IX, pp 1- 50.
- Mackenzie. D. N. (1971). *A concise Pahlavi dictionary*. London oxford university Press. Newyork Toronto.